



## جشن تکریم و احترام عروس و مادرشوهر: جشن عروسان در چشمه گلشاختون

مهدی هنرمند رحقی<sup>۱</sup>

در سه کیلومتری روستای رحق از توابع کاشان، در دره سرسبز صالح آباد، در دامنه کوه‌های سر به فلک کشیده رحق، در دل باغ‌های زیبای بادام، چشمه‌ای جوشان و با صفا به نام «چشمه گلشاختون» وجود داشت. درباره این چشمه، قصه‌ها و حکایت‌هایی گفته می‌شد که همه آنها یک مضمون داشتند و آن اینکه «گلشاختون»، دختری عفیف و پاکدامن بود که برای در امان ماندن از شر دشمنانی که قصد جان او را داشتند، در این دره پنهان می‌شود و چون وقت نماز فرا می‌رسد و آبی برای وضو نمی‌یابد، پس خالصانه دعا می‌کند تا بتواند آبی برای وضو بیابد، ناگهان صدای آب را از زیر تخته سنگی می‌شنود، به اذن خداوند متعال چشمه‌ای در حال جوشش می‌بیند، پس از شکرگزاری با خوشحالی وضو می‌گیرد و به سمت قبله می‌ایستد تا نماز

---

۱. آقای مهدی هنرمند رحقی فرهنگیار خستگی‌ناپذیر و با صفای کاشان در سال ۱۳۱۸ه.ش در روستای رحق از توابع کاشان به دنیا آمد. همکاری ایشان با واحد فرهنگ مردم از سال ۱۳۴۷ هجری شمسی و با برنامه «فرهنگ مردم» مرحوم انجوی شیرازی شروع شد که این همکاری ارزشمند تاکنون ادامه دارد. هنرمند رحقی، همچون دیگر فرهنگیاران کوشا، برای گردآوری و ضبط هر موضوع، علاوه بر ثبت اطلاعات و دیده‌های شخصی، با دقت و ریزبینی خاصی پای صحبت‌های سالخورده‌گان باتجربه و افراد مطلع و آگاه رحق می‌نشیند. ثمره چندین دهه تلاش و فعالیت فرهنگی وی، گردآوری بسیاری از آداب و رسوم و فرهنگ مردم رحق کاشان است. این مقاله از سوی شایسته بهرامی سامانی تنظیم شده است.

بخواند. ناگهان صدای پای چند اسب را می‌شنود و از خداوند متعال می‌خواهد تا او را از شر دشمنان حفظ کند. در همان لحظه کوه شکافته می‌شود و دختر پاکدامن در آغوش کوه پنهان می‌گردد. فردای آن روز وقتی صاحبان باغ‌های بادام به آنجا می‌روند، چشمه‌ای زلال با آبی گوارا می‌بینند که از دل کوه می‌جوشید؛ چشمه‌ای که به نام گلشاختون معروف و محل برگزاری بسیاری از مراسم و جشن‌های مردم رحق شد. یکی از این جشن‌ها، برگزاری «جشن عروسان» بود که در روز سیزده فروردین و در کنار چشمه گلشاختون با شور و صفای بسیار برپا می‌شد.

در گذشته، در شب سیزده به در کدخدای روستای رحق، برای هشت تا دوازده نفر از جوانان چالاک، ورزیده و بااخلاق رحق، پیغام می‌فرستاد و از آنان دعوت می‌کرد تا برای برنامه‌ریزی و تقسیم وظایف و صحبت درباره برگزاری مراسم به خانه‌اش بروند. این جوانان، برای تأمین امنیت جشن و آسایش و آرامش شرکت‌کنندگان، در اطراف محل برگزاری جشن نگهبانی می‌دادند.

جوانان رحق از اینکه برای برگزاری این جشن باشکوه خانوادگی مورد اعتماد قرار گرفته بودند، با سربلندی و شادی به منزل کدخدا می‌رفتند. سپس کدخدا به طور رسمی به آنان اعلام می‌کرد که برای جشن انتخاب شده‌اند و باید فردا صبح زود برای محافظت و نگهبانی در جشن آماده شوند.

صبح روز بعد، جوانان در حالی که هر کدام یک چوب به طول یک متر در دست داشتند، به در خانه کدخدا می‌رفتند و کدخدا هم برای هر کدام از نگهبانان جوان، وظیفه‌ای مشخص و آخرین توصیه‌های لازم را به آنان می‌کرد، سپس غذا و توشه آنها را به دستشان می‌داد و آنان را به محل انجام مأموریتشان روانه می‌ساخت.

در روز جشن، تمامی خانواده‌هایی که از سیزده فروردین سال گذشته تا به آن روز، پسرانشان ازدواج کرده و عروس آورده بودند، عروسان خود را برای



شرکت در جشن گلشاختون دعوت می‌کردند. خانواده‌های عروس و داماد نیز که از روزهای قبل اسباب و اثاثیه و نقل و شیرینی و میوه و آجیل و غذا را آماده کرده بودند، صبح زود وسایل را بر روی اسب یا الاغی می‌گذاشتند و ساعاتی قبل از حرکت نوعروسان، به همراه یک زن به محل برگزاری جشن می‌فرستادند؛ این زنان مسئولیت پذیرایی و میزبانی از افراد و نیز چیدن و جمع کردن وسایل را در جشن بر عهده داشتند.

از قبل طلوع آفتاب، در گلشاختون شور و نشاطی برپا می‌شد. زنانی که آمده بودند، با سلیقه و ذوق فراوان فرش‌ها را پهن می‌کردند و اثاثیه را که یکی یکی می‌رسید، می‌چیدند و سفره پذیرایی را با هم آماده می‌کردند.

اول بامداد، همه نوعروس‌ها به همراه مادرشوهر خود در میدان رحق جمع می‌شدند. سپس عروسان در حالی که چادر سفید بر سر داشتند، در میان شور و نشاط زنان و دختران اقوام، به طرف محل جشن حرکت می‌کردند. ساکنان روستا، طول مسیر تا محل برگزاری جشن، جلوی خانه‌های خود را جارو می‌زدند و آب می‌پاشیدند تا عروس‌ها و همراهانشان از کوچه‌های پاک و تمیز عبور کنند. همچنین آنها با نقل، شیرینی و اسفند منتظر می‌ماندند و به محض رسیدن کاروان عروس‌ها، هل‌هل و شادی برپا می‌کردند، اسفند بر آتش می‌ریختند و جشن را به عروس‌ها و همراهانشان تبریک می‌گفتند، نقل تعارف می‌کردند و چند قدم آنها را بدرقه می‌نمودند. در تمام طول مسیر، همین برنامه با مهربانی و محبت از سوی روستاییان اجرا می‌شد.

اطراف محل برپایی جشن تا شعاع پانصد متری، از سوی نگهبانان مراقبت می‌شد و هیچ مرد و پسر پنج سال به بالا اجازه نزدیک شدن به آن محل را نداشت. زیرا این جشن مختص بانوان و دختران بود تا آنها با آرامش خیال در کنار هم دور سفره بنشینند. سفره‌ها از قبل با حوصله و سلیقه هر چه تمامتر، برای پذیرایی چیده می‌شد (این پذیرایی قبل از صبحانه انجام می‌گرفت). مادرشوهرها سرتاسر سفره در یک طرف و عروس‌ها در طرف دیگر

## ۲۶۲ ❖ فصلنامه فرهنگ مردم ایران

می‌نشستند، به نحوی که هر عروس روبه‌روی مادرشوهر خود بود. این مدل نشستن برای این بود که هر کدام از مادرشوهرها بتوانند از عروس خود به خوبی پذیرایی کنند.

این جشن علاوه بر ایجاد شادی و نشاط و تفریح، عاملی مؤثر در تحکیم روابط و افزایش مهربانی و محبت بین عروس‌ها و مادرشوهرها و فامیل هر دو طرف بود. در روز جشن، هر مادرشوهری تلاش می‌کرد تا در پذیرایی، احترام و توجه به عروس خود از دیگران پیشی بگیرد و عروس‌ها نیز می‌کوشیدند تا با ادب و احترام قدردان محبت‌های آنان باشند. در این روز به حدی به همه خوش می‌گذشت که خاطره خوش آن روز تا سال‌های سال در اذهان آنها نقش می‌بست و شیرینی این همه محبت و مهربانی در دلشان باقی می‌ماند.

در سفره، از حاضران با انواع آجیل، نقل، شیرینی، خوراکی‌ها و شیرینی‌های محلی پذیرایی می‌شد، اما هیچ یک از افراد چیزی نمی‌خوردند تا یکی از خانم‌ها که همگی او را از هر نظر قبول داشتند و معمولاً مسن‌ترین و مؤمن‌ترین بانوان مجلس بود، به همه تعارف می‌کرد و بسم‌الله می‌گفت. در این هنگام بقیه دست به سفره می‌بردند و شادی، شور، نشاط و هلهله زنان در میان باغ‌های بادام اطراف چشمه می‌پیچید، مهربانی بین افراد رد و بدل می‌شد، محبت موج می‌زد و عطر خوب یکدلی و صمیمیت و صفا همه جا پراکنده می‌گردید.

میزبانان، چایی تازه دم خوش‌رنگ و خوش‌عطر را در استکان‌ها و فنجان‌ها می‌ریختند و از مهمانان پذیرایی می‌کردند. هر از گاهی نسیمی ملایم می‌وزید و به آرامی شکوفه‌های سفید و صورتی بادام را از روی درخت‌ها تکان می‌داد و بر سر مهمانان و عروس‌ها می‌ریخت.

با هر بار شکوفه‌باران و گلباران مهمانان، صدای شادی و هلهله بلند می‌شد، تعدادی از دختران جوان نیز دور هم جمع می‌شدند و شعرهای شاد و گاهی طنز می‌خواندند.



صدای خنده و شادی، در درّه خوش آب و هوای صالح آباد و در میان درخت‌های بادام می پیچید و بزرگ‌ترها با دیدن این همه شادی برای استمرار و جاودان بودن دلخوشی‌ها و شادی‌ها در دل دعا می کردند.

در این میان میزبانان، سفره صبحانه را آماده می کردند؛ سفره‌ها از انواع نان محلی، پنیر، کره، عسل، نیمرو، سرشیر و دیگر خوراکی‌ها پر می شد و باز به همان ترتیب همه بر سر سفره می نشستند.

سپس عده‌ای از زنان فامیل که آشپزی جشن را بر عهده گرفته بودند، هنرمندانه طبخ ناهار را شروع می کردند.

هنوز بساط صبحانه جمع نشده بود که کم کم بوی غذاهای گوناگون همه جا می پیچید. پس از صرف صبحانه، صدای مهممه صحبت کردن افراد با هم، بازی کودکان، خواندن شعر و پایکوبی دختران و حتی صدای ملاقه و کفگیر آشپزها که به قابلمه‌ها می خورد، همه و همه دست به دست هم می داد تا هر یک در با صفاتر شدن و به یادماندنی تر شدن این جشن در خاطره‌ها سهمی داشته باشند.

با نزدیک شدن به وقت نماز، همگی به طرف چشمه گلشاختون می رفتند و وضو می گرفتند، یکی از دختران بر بالای بلندی می ایستاد و اذان می گفت و زنان در صفوف کنار یکدیگر نماز می خواندند و بعد از نماز از خدا می خواستند تا به آنان نیز همانند گلشاختون، پاکی و پاکدامنی را در سراسر عمرشان عطا فرماید.

پس از نماز و نیایش، همه دوباره به زیر درختان بادام بازمی گشتند و در جای خود می نشستند و مشغول گفتگو می شدند. صحبت‌ها که گل می کرد، بزرگ‌ترها از تجربیات و خاطرات خود می گفتند و وقتی قصه‌ای و حکایتی بیان می کردند، کوچک‌ترها با احترام گوش می کردند و به آموخته‌های خود می افزودند.

میزبانان و آشپزها که از صبح مشغول تدارک ناهار به بهترین و زیباترین شکل بودند، در آخرین تکاپوی خود به سر می‌بردند، البته دختران نیز در این کار به آنها کمک می‌کردند. تعدادی از دختران سبزی سفره را از پونه‌های خوشبو و معطر لب چشمه و اطراف جوی آب می‌چیدند و در آب چشمه می‌شستند و با زیبایی در سفره می‌گذاشتند و تعدادی نیز مقداری گل بنفشه را که از گل‌های معطر و خوشبوست و کنار جوی آب می‌روید، در سرتاسر سفره می‌ریختند تا مهمانان به هنگام صرف غذا از عطر و بوی آنها بهره‌مند شوند. ظرف‌های آب را نیز از چشمه گلشاختون پر می‌کردند و غذاها را با شکلی زیبا و تزئین شده در سفره‌ها می‌چیدند. ناهار جشن عبارت بود از: شامی سیب‌زمینی، کوکو سبزی، تاس کباب که با سیب‌زمینی بی‌نظیر و خوشمزه ریح می‌شد، انواع پلوه‌ها و انواع کباب‌ها، به همراه نان محلی، ماست، دوغ و سبزی.

ناهار خوردن را نیز به همان شیوه با تعارف بسم‌الله و البته ذکر صلوات شروع می‌کردند. هر مادرشوهر تلاش می‌کرد تا در پذیرایی شایسته و مناسب از عروس خود، سنگ تمام بگذارد.

پس از صرف غذا، یکی از زنان میزبان منقل اسفند را دور سفره و مهمانان می‌چرخاند و بوی اسفند همه جا می‌پیچید سپس منقل اسفند را در گوشه‌ای می‌گذاشت تا هنگام اتمام جشن و برگشت از چشمه هر یک از افراد مبلغی را در سینی این منقل بگذارند که این مبلغ بین افرادی که غذا را پخته بودند، تقسیم می‌شد.

در پایان جشن، مادرشوهرها با کمک خانم‌های میزبان، اسباب و اثاثیه‌ها را جمع می‌کردند و هر خانواده وسایل خود را در گوشه‌ای در کنار هم می‌گذاشت. تکاپوی جمع کردن وسایل به معنی آن بود که جشن به پایان رسیده است و باید به خانه‌های خود بازگردند. در آخرین لحظات همگی در کنار چشمه گلشاختون جمع می‌شدند و هر یک جرعه‌ای از آب گوارای



چشمه را می‌نوشتیدند و همراه با هلهله و شادی با آن آب زلال و خوشگوار و طبیعت زیبا خداحافظی می‌کردند و به گلشاخاتون قول می‌دادند که هرگز او را تنها نگذارند و با حفظ عفت و پاکدامنی، تا ابد همراه او باشند.

در هنگام خداحافظی، دختران دم بخت کنار چشمه می‌نشستند و در حالی که سبزه‌های کنار چشمه و جوی را گره می‌زدند، زیر لب چنین زمزمه می‌کردند: «گلشاخاتون تو دعا کن من به مراد خودم برسیم و سال دیگه در چنین روزی من هم از شرکت کنندگان اصلی این جشن باشم و به دیدن تو بیایم.»

زنانی که بچه نداشتند، دست و صورت خود را در چشمه می‌شستند و از خاتون پاکدامن می‌خواستند تا برای حل مشکل آنها دعا کند تا سال آینده همراه با فرزندشان به جشن بیایند. پایان جشن با شلیک تیری از سوی یکی از زنان، اعلام می‌شد. در واقع، شلیک این تیر یک علامت برای نگهبانان جشن بود. نگهبانان با شنیدن صدای تیر متوجه می‌شدند که جشن به پایان رسیده است و می‌توانند محل خدمت خود را ترک کنند و به روستا بازگردند. معمولاً خانواده یکی از عروس‌ها که وضع مالی خوبی داشت، همه نگهبانان را برای شام به منزل خود دعوت می‌کرد.

شرکت کنندگان در جشن کم کم راهی خانه‌های خود می‌شدند و دسته جمعی همان مسیر را باز می‌گشتند و تقریباً غروب شده به روستا می‌رسیدند.

نزدیک غروب، همسران و خانواده‌های این زنان برای استقبال از همسر و بستگان خود در میدان رحق جمع می‌شدند. پس از اینکه زنان می‌رسیدند، با صمیمیت از یکدیگر خداحافظی می‌کردند و هر یک با همراهان خود به خانه پدر عروس می‌رفتند و شام را مهمان او بودند. این شب‌نشینی همراه با شادی و دست‌افشانی بود. در این مهمانی شاد و به یاد ماندنی، حکایت‌ها، قصه‌ها و خاطره‌ها رد و بدل می‌شد و خانواده عروس نیز با شب‌چهره‌ها مانند انجیر خشک، مغز بادام، گردو، توت خشک، برگه، نخودچی، کشمش، سیب‌باله

(سیب‌های خوش‌عطر و خوش‌مزه ریح که آن را به دو نیم و خشک می‌کردند) و ذرت بو داده و غیره از مهمانان خود پذیرایی می‌کردند. بزرگ‌ترها می‌کوشیدند با بیان حکایت‌ها و قصه‌های شاد و آموزنده، شادی و نشاط را به همراه تجربه‌های مفید به فرزندان و نوادگان و جوانان نثار نمایند. کوچک‌ترها و حاضران نیز با ادب، احترام و دقت گوش می‌دادند. شب‌نشینی با خوشحالی و صفا تا پاسی از شب ادامه می‌یافت.

فردای آن روز، کدخدا برای قدردانی از نگهبانان جشن، آنان را به همراه سایر جوانان و مردان، برای استراحت و تفریح به محل درختان کهن در باغ‌های اطراف ریح دعوت می‌کرد. در واقع، این روز به تفریح و بازی‌های مردان اختصاص داشت. بنابراین، هر کس هرچه می‌توانست برای بازی در آنجا بیاورد، کوتاهی نمی‌کرد؛ عده‌ای چندین طناب همراه خود می‌بردند و طناب‌ها را به شاخه‌های تنومند درختان آویزان و تاب درست می‌کردند و هر کدام به نوبت بر روی تاب می‌نشستند و تاب بازی می‌کردند که به «بادنشینی» معروف بود. عده‌ای نیز با یک چوب و یک گوی که قبلاً خودشان درست کرده بودند، در میدانی صاف، وسیع و هموار، در دو گروه به بازی پرنشاط «الک دولک» می‌پرداختند.

صدای فریادهای شادمانه و شور و هیجان کودکان تا دور دست‌ها می‌رفت و در آسمان طنین‌افکن می‌شد و این بازی‌ها ساعت‌ها ادامه می‌یافت؛ گویی هیچ یک از دویدن و بادخوری خسته نمی‌شدند. سالخوردگان نیز در محیطی به دور از درختان، آتش مهیا می‌کردند تا بتوانند غذاها را گرم کنند و بساط چای را رو به راه نمایند.

با فرا رسیدن وقت نماز، صدای اذان همه را به سمت چشمه آبی در همان نزدیکی می‌کشاند. اهالی وضو می‌گرفتند و نمازشان را به جماعت می‌خواندند. پس از نماز، کنار هم می‌نشستند و غذاهایی را که با خود برده بودند، در کنار





هم صرف می‌کردند. در این مهمانی، نگهبانان روز جشن، ناهار را مهمان سفره کدخدا بودند.

پس از صرف ناهار و اندکی استراحت در زیر سایه درختان، چای می‌نوشیدند و از خاطرات دوران گذشته می‌گفتند. پس از مدتی نیز شاد و سرحال راهی روستا می‌شدند و با خوشحالی و شادی به همراه خاطره‌های خوب و فراموش نشدنی، به خانه‌هایشان بازمی‌گشتند.

مراسم این دو روز به قدری شادی‌آفرین و پر از خاطره بود که در پایان روز، همه درباره «جشن عروسان» سال دیگر با یکدیگر گفتگو و درباره بایدها و نبایدهای آن تبادل نظر می‌کردند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی